

مهاجرت علمای عتبات به ایران؛ بازتاب و پیامدهای آن

حجت فلاح توتکار،* محسن پرویش**

چکیده

یکی از بزرگ‌ترین تحولات ایران در اوایل سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ شمسی، مهاجرت علمای عراق به ایران بود که شخصیت‌ها و علمای مشهوری در آن گرد هم جمع شدند و نقش برجسته‌ای در حوادث ایران ایفا کردند.

این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی مهاجرت علما به ایران و بازتاب و پیامدهای آن را مورد توجه قرار داده است، مهاجرتی که در دو زمان انجام گرفت، نخست در اواسط ۱۳۰۱ شمسی، همزمان با حکومت ملک فیصل، که شیخ محمد خالصی‌زاده و سیدمحمد صدر به همراه عده‌ای از فعالان سیاسی عراق به ایران تبعید شدند. موج دوم مهاجرت، که بازتاب‌هایی نیز بدنبال داشت در اواخر بهار ۱۳۰۲ شروع شد و طی آن مراجع و علمای طراز اول عتبات به ایران تبعید شدند. مهاجرت علما به ایران، بازتاب آن در جامعه، برخورد علمای داخل ایران با علمای مهاجر و نتایج و پیامدهای این رویداد از سرفصل‌های مهم این مقاله به شمار می‌آید.

واژه‌های کلیدی: علما، تبعید، رضاخان، امنیت، آثار و پیامدها.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین. (hojjat.fallah@yahoo.com)
** دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین.
(mohsen.parvish@yahoo.com)
تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۲۵ - تاریخ تایید: ۹۲/۰۵/۱۴

مقدمه

در تاریخ سیاسی ایران، روحانیون به سبب نفوذ گسترده‌ای که در بین مردم داشتند، نقش اساسی و برجسته‌ای در جامعه ایفا می‌کردند. روحانیون به دلیل وقایع پس از مشروطه، به تدریج به عدم مداخله در سیاست گرایش یافتند، اما تلاش‌های رضاخان و هوادارانش در جهت برپایی نظام جمهوری در ایران، بسیاری از آنها را دوباره به صحنه سیاست کشاند. تلاش دولت انگلستان در به قدرت رساندن ملک فیصل در عراق، که با انعقاد قراردادی صورت پذیرفت، از سوی علمای ایرانی به رسمیت شناخته نشد و خواستار خروج نیروهای انگلیس از عراق شدند. از سویی، تلاش علمای عراق در مبارزات استقلال طلبی باعث شد دولت عراق دو تن از علمای سرشناس (شیخ محمد خالصی‌زاده و سید محمد صدر) را تبعید کند. متعاقب این عمل حکومت عراق، علمای ایرانی نجف و کربلا به عنوان اعتراض به ایران آمدند، در واقع، تنها پایگاه آنان ایران بود. این علما خواستار ثبات هرچه سریع‌تر ایران و ایجاد حکومتی متمرکز بودند تا در صورت لزوم از آنان حمایت کند. این اقدام موجب شد تا رضاخان با حمایت علمای مهاجر، مخالفت‌های ایجاد شده علیه خویش را مهار کند. مقاله حاضر، با روشی توصیفی و تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای درصدد پاسخگویی به این سؤال اساسی است که تبعید علما به ایران، چه بازتاب و پیامدهایی به دنبال داشته است؟

سؤالات مطرح شده دیگر، این است که نحوه برخورد علمای ساکن ایران با علمای تبعیدی چگونه بوده است؟ و اینکه چرا علمای مهاجر، قم را برای سکونت خود برگزیدند؟ و نهایتاً اینکه آیا مهاجرت علما اجباری بوده است یا خیر؟

نوشتار حاضر، ضمن به تصویر کشیدن آثار و نتایج تبعید علما به ایران، در پاسخ پرسش‌های مذکور، اثبات می‌کند روحانیون تبعیدی از دولت و به خصوص شیخ عبدالکریم حائری، انتظار عکس‌العمل شدیدی داشتند، که خواسته آنها با نحوه برخورد حائری برآورده نشد و باعث نوعی کدورت از ایران شد. علت انتخاب قم نیز از سوی علمای تبعیدی موقعیت مکانی آن بوده است.

مواضع علما در برابر سلطنت فیصل

در پی پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول، سقوط امپراتوری عثمانی و تجزیه قلمرو آن، شامل عراق، سوریه، مصر، عربستان و لبنان؛ انگلیسی‌ها تلاش وسیعی را برای قبضه حکومت عراق به دست عوامل خود، آغاز کردند. هم‌زمان با انجام مباحث طولانی در کنفرانس‌های بین‌المللی پس از جنگ، درباره‌ی نحوه اداره سرزمین‌های اشغالی، انگلیسی‌ها در بین‌النهرین به تحکیم استیلای خود و اداره آنجا سرگرم بودند. در اوایل ۱۲۹۹ شمسی، به دنبال کنفرانس سن رمو، قیومیت انگلستان بر این سرزمین، آغاز و نام آنجا رسماً به عراق مشهور شد. از این‌رو، در عراق نهضتی مردمی به رهبری مراجع شیعه، علیه قوای اشغالگر انگلیس آغاز شد و مراجع تقلید شیعه در مقابله با انگلیسی‌ها حکم جهاد صادر کرده و خود نیز در جبهه جنگ حضور یافتند. در این میان، صدور فتوا از سوی آیت‌الله شیرازی و دیگر علما، نقطه عطفی در شروع مبارزات روحانیت شیعه با انگلیسی‌ها در بین‌النهرین بود. بر اساس فتوای مزبور، هیچ‌کس جز مسلمانان حق نداشت بر مسلمان حکومت کند.^۱ میرزای شیرازی در پاسخ به سؤالی در ارتباط با حکومت غیرمسلمان بر مسلمان، با استناد به آیات شریف قرآن، تولیت غیرمسلمانان را بر مسلمین حرام دانسته بود.^۲ پس از درگذشت ایشان، شیخ‌الشریعه اصفهانی رهبری جنبش را برعهده گرفت. از این به بعد، جنبش با شدت و ضعف تداوم یافت.

با شکست طرح اولیه انگلستان در عراق، آنان شروع به برنامه‌ریزی برای برپایی رژیم عربی اما تحت‌الحمايه انگلستان کردند. ویلسون، نماینده دولت این کشور در عراق، سازمان اداری خود را در بغداد مستقر کرد و عملاً بر مسلمانان حکومت می‌کرد. در مورد وضعیت حکومت عراق نیز، برقراری رژیم سلطنتی تحت لوای ملک فیصل، از سران شریف مکه، تأیید شد.^۳ بدین ترتیب، مقرر شد پس از انجام همه‌پرسی، ملک فیصل به پادشاهی عراق برسد. همه‌پرسی تحت نظارت نماینده و کمیسر عالی انگلیس (سرپرسی کاکس) انجام شد

۱. ان. ویلی جویس، (۱۳۷۳)، *نهضت اسلامی شیعیان عراق*، ترجمه مهوش غلامی، تهران: اطلاعات، ص ۳۳.

۲. عبدالله فهدنقیسی، (۱۳۶۴)، *نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق*، ترجمه کاظم چایچیان، تهران: امیرکبیر، ص ۱۰۷.

۳. حمید احمدی، (۱۳۰۹)، *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*، تهران: کیهان، صص ۱۷۴-۱۷۳.

و متعاقباً در ۲۳ اوت همان سال (اول شهریور ۱۳۰۰) ملک فیصل پادشاه عراق شد. از آنجا که شیعیان و رهبران مذهبی عراق وی را از عمال انگلستان می‌دانستند با زمامداری او در عراق به مخالفت برخاستند. انتخاب ملک فیصل و شروع سلطنت او در عراق هنگامی کامل می‌شد که تکلیف رابطه بین سلطنت و لشکر جدید با انگلیسی‌ها مشخص شود. این مهم، با تهیه و امضای معاهده‌ای بین انگلستان و عراق امکان پذیر بود.

در پی این تصمیم، فیصل ضمن تشکیل کابینه، برگزاری انتخابات عمومی را برای تشکیل مجلس مؤسسان اعلام کرد. در چنین شرایطی با فوت شیخ الشریعه اصفهانی، عملاً رهبری شیعیان عراق در دست شیخ مهدی خالصی و سیدابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی قرار گرفت. طبق گزارش رسمی مأموران انگلیسی، در این زمان، آیت‌الله نائینی و سایر علمای عراق شروع به مبارزه کردند. ارتباط‌هایی میان علما، به ویژه شیخ مهدی خالصی در کاظمین با سیدابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی در نجف، پیرامون لزوم صدور فتوایی مبنی بر عدم شرکت در انتخابات، برقرار گردید. علت صدور فتوا این بود که حکومت فیصل قصد داشت قیمومیت بریتانیا بر بین‌النهرین را به رسمیت بشناسد و استقلال و تمامیت ارضی کشور را به نفع سلطنت خویش قربانی کند. چندین فتوا از سوی علما، علیه حکومت فیصل صادر شد؛ که نقش مهمی در بسیج توده‌ها بر ضد حکومت دست‌نشانده داشت. در یازدهم خرداد ۱۳۰۲ سید ابوالحسن اصفهانی فتوای مشهور خود را صادر کرد، او دخالت در انتخابات را حرام دانست و اعلام کرد این حکم را سابقاً داده و کماکان به قوت خود باقی است.

یکی از روحانیونی که نقش اساسی بر ضد حکومت موجود در عراق ایفا کرد، سیدابوالحسن اصفهانی بود، لذا به اختصار به زندگانی سیاسی ایشان پرداخته می‌شود. اصفهانی در ۱۲۸۴ق متولد شد. زادگاه او، روستای کوچک مدیسه، از محلات لنجان، اصفهان بوده است.^۱ اصفهانی تحصیلات ابتدایی را در قریه محل تولدش به اتمام رساند و آنگاه در اوایل بلوغ به حوزه علمیه اصفهان رفت و مقدمات علوم را در مدرسه نیماورد آن شهر به انجام رساند. در محضر استادان بزرگ آن حوزه، به تکمیل علوم نقلی و عقلی پرداخت و پس از گذراندن سطوح فقه، به درس خارج فقه و اصول استادان این حوزه راه

۱. علینقی منزوی، (۱۳۶۵)، «ابوالحسن اصفهانی»، دانشنامه ایران و اسلام، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۹۴۳.

یافت. در میان استادانش در حوزه اصفهان، تنها استادی که اصفهانی به نام و نشان از او یاد کرده، آخوند ملا محمد کاشانی (د. ۱۳۳۳ ق) بوده است.^۱

اصفهانی همچنین در مبارزه ضد استعماری روحانیت شیعه در عراق فعال بود، رهبری این نهضت را محمدتقی شیرازی (معروف به میرزای کوچک) بر عهده داشت، که پس از سید محمدکاظم طباطبایی یزدی به مرجعیت رسیده بود. محمدتقی شیرازی احتیاطات خود را به اصفهانی ارجاع داد و پس از خود، او را یکی از دو فقیه شایسته مرجعیت معرفی کرد. این وحدت نظر سیاسی بین محمدتقی شیرازی و اصفهانی، سال‌ها بعد در موضع‌گیری اصفهانی بر ضد انگلستان و رژیم پادشاهی دست‌نشانده در عراق در ۱۳۴۱ق/۱۹۲۳م. متبلور شد. در آن سال، شیخ مهدی خالصی (د. ۱۳۴۳ق/۱۹۲۵م)، انتخابات مجلس مؤسسان عراق را تحریم کرده^۲ و زمانی که به همین دلیل از سوی انگلیسی‌ها به حجاز تبعید شده بود؛ اصفهانی به عنوان اعتراض از نجف به کربلا رفت و طی اعلامیه‌ای شیعیان را به جلوگیری از «تسلط کفار» بر مسلمانان مکلف کرد.^۳ لذا دولت انگلیس، اصفهانی و دیگر رهبران شیعه، از جمله میرزا حسین نایینی و سید علی شهرستانی، را در ۱۳۴۱ق/۱۹۲۲م. به ایران تبعید کرد. عاقبت، فرمانروای انگلیسی و دولت دست‌نشانده انگلیس در عراق، به تعویض تبعیدگاه خالصی از حجاز به ایران و سرانجام به بازگشت همه مراجع تقلید شیعه از ایران به عراق رضایت داد. در پی این تصمیم، اصفهانی و همراهانش پس از حدود یازده ماه اقامت در ایران - بدون رسیدن به اهداف خود یعنی بیرون راندن کافران متجاوز انگلیسی از عراق - در ۱۸ رمضان ۱۳۴۲ق/۲۲ نisan ۱۹۲۴ به عراق معاودت کردند.

همان‌طور که گفته شد، اکثر علمای عراق از فتوا پیروی کردند. این وضع ادامه داشت تا این‌که حاکم شهر کربلا در ضمن تلگرافی اعلام کرد سیدابوالحسن اصفهانی فتوای تحریم شرکت در انتخابات را امضا و میرزای نائینی نیز از او پیروی کرده و فتوای یاد شده نزد شیخ مهدی خالصی فرستاد شده است. او و سپس دیگر علمای کاظمین، از جمله سیدحسن

۱. سید محسن امین جبل عاملی، (۱۴۰۳ق)، *اعیان الشیعه*، ج ۹، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ص ۳۳۲.

۲. فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول، (۱۳۷۵)، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی و نصرالله صالحی، تهران: انتشارات اسناد وزارت امور خارجه، صص ۱۱۴-۱۱۳.

۳. محمدرضا طبسی نجفی، (۱۳۸۵ق)، *الشیعه و الرجعه*، ج ۱، نجف: مطبعه الآداب، ص ۲۷۹.

صدر، زیر فتوا را مهر کردند. در پی این تحریم‌ها چنان جوی به وجود آمد که شیخ مهدی خالصی رد تحریم انتخابات را برابر با رد حکم خدا دانست.^۱ در همین زمینه، از علما و استفتا شد، که آیا آنان به راستی شرکت در انتخابات را تحریم کرده‌اند یا نه؟ علما و مجتهدانی که در مقام رهبری بودند، مانند نائینی و اصفهانی فتوای خود را در پاسخ آن استفتا صادر کردند. نائینی نوشت: «آری! ما انتخابات و شرکت مردم عراق در آن را تحریم کرده‌ایم و کسی که در انتخابات شرکت جوید و یا کمترین کمکی بدان کند دستور خدا و پیامبر و اولیا را زیر پا گذاشته است».^۲

مهاجرت و تبعید علما و روحانیون از عتبات به ایران، ریشه در مخالفت صریح آنان با معاهده عراق و انگلیس (۱۰ اکتبر ۱۹۲۲/۱۹ صفر ۱۳۴۱) دارد. مواد مختلف معاهده مزبور، شامل نظارت و تضمین قیمومیت انگلیس بر عراق در چارچوب مصوبات جامعه ملل بود؛ و براساس آن، امور مالی، نیروهای نظامی و سیاست خارجی در شمار مهم‌ترین سرفصل‌های نظارت و کنترل انگلیس بر عراق بود. چنین وضعیتی نمی‌توانست مورد موافقت نیروهای سیاسی استقلال‌طلب عراقی، بویژه روحانیت شیعه و مراجع مقیم عتبات، باشد؛ علاوه بر موارد فوق، به نظر می‌رسد آنچه سبب حساسیت بیشتر علما می‌شد؛ ماده‌های سوم و دوازدهم معاهده بود. بر اساس معاهده سوم، «اعلیحضرت پادشاه عراق (فیصل) متعهد می‌شود یک قانون اساسی برای تقدیم مجلس مؤسسان عراق تهیه و تدوین کرده و آن را به مورد اجرا گذارد. قانون مزبور، نباید منافی با مقررات عهدنامه حاضر باشد و بایستی حقوق و آمال و منافع کلیه سکنه عراق را رعایت نماید...». در ماده دوازدهم آن معاهده، که در مورد آزادی فعالیت هیئت‌های مذهبی بود، قید شده است: «در مملکت عراق هیچ اقدامی برای مخالفت یا مداخله در کارهای مبلغین یا تفاوت بین آنها به مناسبت اختلاف معتقدات مذهبی یا هیئت به عمل نخواهد آمد، مشروط به اینکه تعلیمات مزبور منافی با انتظام عمومی و حسن جریان امور حکومت نباشد».^۳

انتشار اخبار مربوط به انجام مذاکرات مقدماتی دو جانبه، بین مقامات انگلیسی و عراقی، در خصوص امضای معاهده مذکور، مخالفت مستمر و پیگیر علما و مراجع تقلید

۱. روزنامه ایران، ش ۱۳۹۷، (هفتم سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۲.

۲. عبدالهادی حائری، (۱۳۸۱)، تشیع و مشروطیت، تهران: امیرکبیر، ص ۱۷۴.

۳. مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۴-۴۲-۱۳۰۳.

مهاجرت علمای عتبات به ایران: بازتاب و پیامدهای آن ۸۱

عتبات را برانگیخت. این موضوع، به‌ویژه از اواخر بهار ۱۳۰۱ وارد مرحله جدیدی شد، در اواخر خرداد این سال، متحصنین در مسجد جامع بغداد برای گفتگو با ملک فیصل نمایندگانی از میان خود انتخاب کردند که عبارت از سیدمحمد، پسر آقا سیدحسن صدر؛ شیخ محمد، پسر شیخ مهدی خالصی؛ سید داود، از وعاظ عرب؛ و شیخ مهدی بصیر، از وعاظ عرب بودند.^۱ عدم نتیجه‌گیری از مذاکره با ملک فیصل، نمایندگان مزبور را بر آن داشت تا تلگرافی به شورای جامعه ملل و دول بزرگ ارسال کنند. چند روز بعد (اوایل تیرماه ۱۳۰۱) آیت‌الله خالصی در اجتماع مردم، که در اعتراض به اقدامات دولت عراق و انگلیسی‌ها انجام شده بود، گفت: «من تا امروز مسئولیت را به عهده خود گرفته بودم و بیعت من در انتخاب فیصل مقید به شرط بود و چون آن شرط منتفی شد لذا از امروز بیعت خود را ملغی نمودم...»^۲.

موج مهاجرت به سوی ایران

در اواخر خرداد و اوایل تیرماه ۱۳۰۲، فشار بر روحانیون مقیم عتبات که خواهان استقلال عراق بودند شدت یافت. محدودیت‌های اعمال شده از سوی حکومت سبب ایجاد اندیشه مهاجرت به ایران، نزد برخی از روحانیون شد. اندکی بعد شیخ مهدی خالصی و جمعی دیگر که تعدادشان به هفده نفر می‌رسید؛ دستگیر شدند. روز ششم تیر ماه، اصفهانی و آیت‌الله نائینی از نجف وارد کربلا شدند. کنسول ایران در نجف ورود این علما را روز قبل اطلاع داده بود. حاکم نظامی انگلیس در کربلا بر علما سخت گرفت، ابتدا مانع پیوستن روحانیون دیگر به آنها شد؛ همچنین با وجود فراهم نبودن وسایل مسافرت، آنها را مجبور به خروج از کربلا کرد. در ذیقعد ۱۳۴۱ شیخ مهدی خالصی نیز به حجاز تبعید شد.^۳

محمد مهدی خالصی در نهم ذیحجه ۱۲۷۶، در کرخ، از توابع کاظمین، چشم به جهان گشود.^۴ آیت‌الله خالصی در شهرهایی نظیر نجف اشرف و کاظمین به تلمذ و فراگیری دروس حوزوی پرداخت. از مهم‌ترین اساتید ایشان میرزا حبیب‌الله رشتی، آخوند خراسانی

۱. همان، پرونده شماره ۴-۱۶-۱۳۴۰ قمری.

۲. همانجا.

۳. روزنامه کار، ش ۵۲، (۱۳، سرطان ۱۳۰۲)، ص ۱.

۴. محمد حرزالدین، (۱۴۰۵ق)، معارف الرجال، ج ۲، قم: منشورا مکتبه آیت‌الله مرعشی، ص ۱۴۷.

و میرزای شیرازی را باید نام برد.^۱ مهم‌ترین فعالیت آیه‌الله خالصی، در جریان جنگ جهانی اول، در عراق و روی کار آمدن فیصل، پس از اشغال آن سرزمین به دست انگلیسی‌ها، بود. در پی تهاجم انگلیس به عراق که در آن هنگام تحت سلطه‌ی امپراتوری عثمانی بود (۱۹۱۴ م / ۱۲۹۳ ش) آیت الله خالصی همگام با دیگر رهبران مذهبی شهرهای بزرگ و مهم عراق، مردم را به مبارزه تشویق و به وجوب بخشش مال در راه جهاد حکم می‌کرد و در این راستا، سلسله مقالاتی در روزنامه‌ی «صدای اسلام» منتشر کرد.^۲ همچنین درصدد برآمد با برپایی جلسه‌ای متشکل از علمای کاظمین، به نظریه‌ای مشترک درباره‌ی فتوای جهاد علیه دشمنان دست یابد، لیکن چون در این زمینه ناکام ماند به همراه موافقانش به استراتژی پیشین خود، مبارزه‌ی مسلحانه علیه انگلیس، ادامه داد و حتی رهبری یکی از جبهه‌های جنگ را بر عهده گرفت. وی در همین رابطه می‌گوید: «اگر بتوانم با استخوانهای ضعیفم، دو یا پنج دقیقه جلوی پیشروی یک تانک انگلیسی را بگیرم، بر من واجب است که این کار را بکنم، حال اینکه با رفتنم به جبهه عده زیادی از مردم نیز به جبهه خواهند رفت و وظیفه من سنگین‌تر است».^۳

در پی تبعید خالصی به حجاز، آیت‌الله نائینی، اصفهانی و چند تن دیگر از رهبران مذهبی کربلا و نجف به همراه تعدادی از همراهانشان، به عنوان اعتراض نسبت به تبعید خالصی، آهنگ ایران کردند. اصرار رهبران مذهبی بر خواسته‌های خود، مقامات انگلیسی و وابستگان داخلی آنان، مانند ملک فیصل را وادار به مقابله کرد. آنان در نخستین اقدام خود، دو تن از روحانیان مبارز، شیخ محمد خالصی (خالصی‌زاده)، پسر شیخ محمد مهدی خالصی، و سید محمد صدر، به همراه تعداد دیگری از اعضای حزب وطنی را به ایران تبعید کردند. از نظر انگلیسی‌ها، آنها تنها به قصد گردش به سمت ایران رفته بودند ولی این ادعا نتوانست مانع بروز اعتراضات علیه اقدام انگلیسی‌ها در ایران شود.^۴ بدین ترتیب این علما در اواخر شهریور ۱۳۰۱ (اواخر محرم ۱۳۴۱) وارد کرمانشاه شدند.^۵ علمای ایران نیز

۱. آقا بزرگ تهرانی، (۱۴۰۳ق)، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۳، بیروت: دارالاضواء، ص ۱۷۷.

۲. علی الوردی، (۱۴۱۳)، *لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث*، ج ۴، قم: امیر، ص ۱۳۰.

۳. روزنامه اطلاعات، ش ۱۹۲۹۳، (۱۰ فروردین ۱۳۷۰)، ص ۶.

۴. هفته‌نامه آذر، سال اول، ش اول، (۱۷ میزان ۱۳۰۱)، ص ۲.

۵. هفته‌نامه آسیا، سال اول، ش اول، (۲۴ سنبله ۱۳۰۱)، ص ۱.

مهاجرت علمای عتبات به ایران: بازتاب و پیامدهای آن ۸۳

در صدد اقداماتی برآمدند و به هیئت دولت نیز مراجعه کردند که: «وسایل مقتضیه هر چه زودتر قرار تأمین و احترام آقایان را منظور داشته و خاطر اهالی را آسوده نمایند.»^۱ در هنگام عبور دادن علما از دجله، در میان ایشان حتی پیرمردی عاجز بود (باید آقای نائینی باشد) که می‌گفت: «من نمی‌توانم پیاده راه بروم. یک نفر از پلیس‌ها به نهیب گفته بود به جهنم که نمی‌توانی. باری آقایان علما را به خواری و خفت مانند اشخاص مقصر و محکوم از طرف دوره، پیاده به کنار دجله برده و از آنجا با کشتی بخاری به هنیدی (نام محلی است در جنوب شرقی بغداد که اردوگاه انگلیسی‌ها است) عبور دادند.»^۲ علما نخست به خانقین و سپس به حوالی قصرشیرین رسیده بودند و به احتمال بسیار زیاد هنگام غروب و یا شب دهم تیرماه وارد قصرشیرین شدند.^۳ روز دوازدهم تیرماه آن سال، جلال‌الدین کیهان، سرکنسول ایران در بغداد، نامه‌ای به سرپرستی کاکس نوشت و مراتب اعتراض دولت را نسبت به تبعید اهانت‌آمیز علما اعلام کرد. او این نکته را یادآور شد، که همگی اتباع دولت شاهنشاهی ایران هستند. در این مراسله‌ی جلال‌الدین کیهان، پس از بیان اجحافات و تعدیات بر علما که از اتباع ایران بودند، ذکر می‌کند: «این موضوع جسارت و حرکات و رفتار خلاف مأمورین حکومت عراق نسبت به پیشوایان دین مبین اسلام - در صورتی که توقیر و احترام روحانیون هر رقمی بر عموم اقوام و ملل لازم و بلکه واجب است - حقیقتاً جالب کمال تأسف دوستدار و تعجب و تأثر عمومی عنصر شیعی شده است. دوستدار، مسئولیت کلیه این واقعات ناگوار و دنباله و نتیجه آن را بر عهده فاعلین آن دانسته و به نام دول شاهنشاهی ایران نسبت به این رفتار خلاف عدالت و توهین آور که به مقام روحانیت و نمایندگان دین مبین اسلام عموماً و فرقه‌ی شیعه خصوصاً وارد آمده است، جداً پروتست و مصراً جبران آن را خواهان است.»^۴ مراسله کنسولگری، سرآغاز مبادله تعدادی نامه بین سرکنسولگری مزبور و دفتر کمیسر عالی انگلیس شد که نتیجه خاصی را

۱. روزنامه اتحاد، ش ۲۳۶، (۲۷ سنبله ۱۳۰۱)، ص ۳.

۲. حسین آبادیان، (۱۳۸۹)، *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی*، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۳۷۳.

۳. روزنامه کار، ش ۵۲، (۱۳ سرطان ۱۳۰۲)، ص ۱.

۴. همان.

به همراه نداشت. در مکاتبات مزبور، مقامات انگلیسی مداخله خود را در موضوع تکذیب و ادعاهای دولت عراق را تأیید کردند.^۱

در نتیجه‌ی رسیدن این اخبار به تهران، هیجانی در اقشار مختلف مردم ایجاد شد. اخبار از طریق تلگراف به سایر علمای ایران اطلاع داده و سراسر کشور صحنه تظاهرات ضد انگلیسی شد. اقشار مختلف مردم برای استقبال از علما به کرمانشاه رفتند. از طرف دولت هم حکیم‌الدوله، وزیر معارف، و شاهزاده عضدالسلطان، از سوی احمدشاه، برای استقبال از علما روانه شدند. رویدادهای بین‌النهرین در ایران، انعکاس شدیدی یافته بود و سبب اقداماتی علیه فعالیت انگلیسی‌ها در بغداد شد. از آن جمله می‌توان به صدور بیانیه‌ای از سوی جامعه دیانت تهران، در اواسط تابستان ۱۳۰۱، اشاره کرد. در بخشی از این اعلامیه، از مسلمانان ایرانی خواسته شده بود که «درصد اعتراض بر این تعدیات استقلال‌شکنانه و اجحافات ظالمانه این دولت جابر و جائز برآمده و بوسیله احتجاجات قاطعه شدیداللهجه این طریقه مشی و تزییقات خانمان ویران کن را برای محو حیات یک ملت ضعیفه ستمدیده اتخاذ نموده‌اند، پروتست نموده و ثانیاً، محض حفظ حوزه اسلام و شرافت دیانت که وظیفه هر مسلم و فریضه اول هر مؤمنی است برای معاونت و امداد بر اعوان اسلامی به هر نحوی که باشد، حاضر شده...»^۲.

تحرکات روحانیون ایران

همزمان با ورود علما به ایران جو شدید ضد انگلیسی، به دنبال قرارداد ۱۹۱۹، حکمفرما شده بود. بنابراین روحانیون تبعیدی هنگام ورود به خاک ایران، مورد پذیرایی دولت قرار گرفتند. احمدشاه و محمد مصدق‌السلطنه، وزیر امور خارجه وقت، تلگراف‌های خوشامد برای علما به کرمانشاه فرستادند.^۳ این در حالی بود، که در هنگام سفر احمدشاه به عتبات، شیخ‌الشریعه اصفهانی و میرزاتقی شیرازی به او اعتنای چندانی نکرده بودند و حتی به شاه تذکر داده بودند که قرارداد ۱۹۱۹ استقلال کشور را به مخاطره می‌اندازد و باید از آن جلوگیری کرد، که با موافقت احمدشاه روبرو شده بود.^۴ در پاسخ، علما نیز قدردانی خود را

۱. روزنامه ایران، ش ۱۴۰۱، (۱۳ سرطان ۱۳۰۲)، ص ۱.

۲. سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲-۵۵-۱۰-۲۹۶.

۳. آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، پ ۵۷۷، ش مسلسل ۱۹۷۶۳، ص ۹.

۴. جواد شیخ‌الاسلامی، (۱۳۷۲)، *سیمای احمد شاه قاجار*، ج ۲، تهران: گفتار، ص ۳۸۳.

از شاه و دکتر مصدق اعلام کردند.^۱ حضرات آیات، محمد حسین غروی نائینی و ابوالحسن موسوی اصفهانی، طی تلگرافی به احمد شاه گفتند: «ان شاء الله همواره ظل عطوفت و دین‌پروری بر مفارق عمومی اهل اسلام پاینده و ایام سلطنت و جهان‌بانی مستدام و عواطف خسروانه می‌ذول در تشییع دین و دولت موجب افتخار و مباهات این عصر فرخنده بر سایر اعصار خواهد بود».^۲ نکته قابل توجه این‌که علما اظهار داشتند، قصد زیارت حرم امام رضا علیه‌السلام را دارند و نمی‌خواهند برای دولت ایران مشکلی بوجود آید و اعلام کردند که پس از زیارت مشهد، به عراق بازمی‌گردند؛ زیرا نمی‌توانند نجف را، که مرکز علم است، خالی بگذارند.

با گزارش امیرلشکر غرب، رضاخان از این مهاجرت آگاهی یافت. رضاخان بر آن شد که از این قضیه بیشترین بهره‌برداری را به عمل آورد، در نتیجه درصدد حمایت از علما برآمد و با اعطای حمایت کامل سیاسی به روحانیون تبعیدی و اجازه دادن به آنها برای ورود به ایران، نظر علما را به سوی خود جلب کرد. از آنجا که ایران تنها پایگاه امن برای علمای تبعیدی می‌توانست باشد، ایشان خواستار ثبات هرچه سریع‌تر ایران و ایجاد حکومتی متمرکز بودند تا در صورت لزوم از آنها حمایت کند، لذا آنان انتظار داشتند که رضاخان این پشتیبانی را به عمل آورد. این عمل، موجب شد تا رضاخان با حمایت از علمای مهاجر، مخالفت‌های ایجاد شده علیه خویش را مهار کند. به همین خاطر، رضاخان تلگرافی به کرمانشاه فرستاد و ابراز احترام خود را به علما عرض کرده بود.

رضاخان، وزیر جنگ، در تلگرافی به علما و مراجع تقلید مهاجر ورود ایشان را به کرمانشاه خیر مقدم گفت. وی خطاب به ایشان نوشت: «به امیرلشکر غرب هم که این دو روزه وارد و شرفیاب می‌شود دستور مؤکد داده شده است که در اطاعت فرمایشات خودداری ننمایند».^۳ در پاسخ، علمای تبعیدی نیز از او تشکر کردند. در تلگراف ایشان آمده است: «تلگراف محترم که متضمن تبریک ورود به کرمانشاه و ضمناً هم مأموریت امیرلشکر غرب بود، بر امتنان افزود. چقدر این موهبت عظیمه الهیه جلست آلائه شایان تشکر و موجب مسرت است که بحمدالله تعالی و حسن تأییده، عساکر منصور اسلامیه که

۱. حسین مکی، (۱۳۶۳)، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران: نشر ناشر، صص ۲۵۵-۲۵۳.

۲. شفق سرخ، ش ۱۵۰، (اول اسد ۱۳۰۲)، ص ۱.

۳. هفته نامه راه نجات، س ۸، ش ۸، (۲۷ تیر ۱۳۰۲)، ص ۱.

تأمین بلاد و ترفیه عمومیه به وجود آقایان است به حسن موقعیت آن وجود اشرف در کمال انتظام و در هر نقطه به قدر حاجت حاضر فرموده‌اند»^۱.

سرانجام علمای تبعیدی در ۴ محرم ۱۳۴۲، وارد قم شده و شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه، از آنان استقبال کرد و به احترام همکاران روحانی خود، شاگردان خود را واداشت تا در درس نائینی و اصفهانی حاضر شوند. آیت‌الله محمدحسن گلپایگانی، که خود از شاگردان شیخ عبدالکریم حائری بود، در این باره می‌گوید: «مرحوم حاج شیخ خیلی به اینها احترام کرد و جای نمازش را داد به آسید ابوالحسن و منزل هم براشون گرفت و به ما که شاگردان حاج شیخ بودیم، دستور داد که بروید مباحثه اینها»^۲. ملک فیصل، حاکم دست‌نشانده عراق، از نبود علمای شیعه به سود خود استفاده کرد و مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان را فراهم آورد و انگلستان نیز در جهت ایجاد اختلاف میان شیعه و سنی تلاش می‌کرد. نتیجه اقدامات انگلیسی‌ها منجر به گزارش کاردار ایران در کربلا شد که «سنی‌های جاهل از تبعید علما اظهار خوشوقتی می‌کنند و عواطف شیعه را جریحه‌دار می‌سازند»^۳. با این حال، فیصل با این گمان که تدبیر وی کارگر افتاده، در صدد برگزاری انتخابات برآمد. همزمان با اعلام برگزاری دوباره انتخابات، مطبوعات وابسته به دستگاه حاکم تبلیغات گسترده‌ای به سود فیصل و برنامه‌های وی به راه انداختند و شایع کردند که علما و مراجع تقلید نجف با انتخابات مخالفتی ندارند. آنان با دامن زدن به این شایعه، و تأکید بر این که علمای مهاجر به خواست خود از عراق رفته‌اند و هیچ محدودیتی از نظر حکومت برای آنان وجود ندارد تلاش می‌ورزیدند افکار عمومی عراق را آماده و در غیاب علما انتخابات موردنظر خویش را برگزار کنند.

بیم آن می‌رفت که پخش اینگونه شایعات و نیز تبلیغات گسترده روزنامه‌ها، اراده مردم را سست و آنان را نسبت به شرکت در انتخابات و یا بی‌تفاوتی در برابر آن تشویق کند. از این‌رو، گروهی از فضلاء حوزه نجف در نامه‌هایی به مراجع تقلید و بزرگان حوزه، از جمله میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی، که به ایران مهاجرت کرده بودند؛ با ابراز نگرانی از آنچه در عراق در نبود آنان رخ داده و گزارش از رویدادهای عراق، از آنان

۱. روزنامه ایران، ش ۱۴۰، (۲۰ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۱.

۲. تشیع و مشروطیت، ص ۱۷۹.

۳. شفق سرخ، ش ۱۵۴، (۱۷ اسد ۱۳۰۲)، ص ۳.

خواستند که دوباره رأی و دیدگاه خود را درباره انتخابات مورد نظر ملک فیصل اعلام کنند. علمای شیعه در پاسخ به این نامه‌ها بر فتوای پیشین خود مبنی بر «حرام بودن انتخابات» تأیید کردند.^۱ انتشار این فتوا و فتوای همانند آن، از سوی دیگر عالمان، نقشه‌های انگلیس را با مشکل مواجه و تبلیغات و شایعات گسترده آنان را بی‌اثر ساخت و بار دیگر فیصل و مقامات انگلیسی را دچار معضل کرد. در گزارشی که سفارت انگلیس در عراق به مقامات آن کشور داده میزان اثرگذاری این فتوا به خوبی مشهود است: «آن فتواها اثرهای فراوانی را بر انبوه مردم عراق گذاشت. به‌طور نمونه گزارش‌هایی از نجف و کوفه رسید که مردم آن شهرها به وسیله نمایندگان خود به استاندار [قائم مقام] عراق ضمن پیامی یادآور شده بودند که شرکت آنان در انتخابات پس از تحریم رهبران مذهبی‌شان امکان‌پذیر نیست».^۲

از سوی دیگر، خروج علما از عراق برای انگلیس می‌توانست سودمند باشد، چنان‌که مأموران انگلیسی در مورد تبعید علما، این‌گونه گزارش می‌دهد: «وضع کنونی فرصت بی‌همتایی است که بتوان شهرهای عراق را که در نظر شیعیان مقدس است از نفوذ فراوان ایرانیها پاک کرد. نفوذ ایرانیها در عتبات برای سالهای متمادی به زیان عربها به کار رفت و هدفش ادامه هرج‌ومرج در میان قبایل بوده است».^۳ هجرت علما هرچند در ظاهر به سود فیصل بود ولی به تدریج مردم شهرهای گوناگون عراق، ایران و... از واقع امر آگاه شدند و دانستند که مراجع تقلید گرچه ظاهراً به میل خود عراق را ترک کرده‌اند؛ ولی در حقیقت بر اثر ترفندها و دسیسه‌های انگلیسی‌ها ناگزیر به هجرت بوده‌اند. عالمان باقی‌مانده در نجف نیز با انتشار بیانیه‌هایی تبعید مراجع را به منزله‌ی اعلام جنگ با اسلام دانستند.

بازتاب تبعید علمای نجف در ایران

خبر مهاجرت اعتراض‌آمیز علمای نجف به ایران، و تبعید خالصی و شماری دیگر به حجاز، موجی از خشم و انزجار علیه استعمار انگلیس در بین مردم آفرید. در تهران و چندین شهر دیگر بازارها تعطیل و تظاهراتی بر ضد انگلیس و در حمایت از علمای نجف برپا شد. کالاهای انگلیسی تحریم و در اطلاعیه‌هایی که به همین مناسبت از سوی علمای

۱. تسبیح و مشروطیت، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۲۰۵.

ایران نشر یافت؛ از دولت انگلیس به عنوان دشمن شماره یک مسلمانان نام برده شد. تبعید روحانیون در آن زمان، از سوی حکومت انعکاس وسیعی یافت؛ به طوری که شایع شد رژیم انگلیسی عراق آنها را تبعید کرده است. در نتیجه، انگلیسی‌ها به جنگ با اسلام اقدام کرده‌اند. این موضوع تا جایی پیش رفت که حتی «تبعید علما از عراق به ایران با هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه همسان خوانده شده بود».^۱ سیدمحمدطباطبایی از نویسندگان جریده توفیق، نیز در خصوص برخورد انگلستان با علمای مهاجر، آن را توطئه استعمار در برچیدن روحیه و عزم اسلامی و ملی می‌دانست.^۲

در اعتراض به این عمل، مردم تهران در منازل حاج آقا جمال اصفهانی و سیدمحمد بهبهانی جمع شدند. هم‌زمان دکتر محمد مصدق، وزیر وقت خارجه، در ۱۹ تیرماه با ارسال تلگرافی به کرمانشاه با عنوان «محضر مبارک حضرات آیات الله العظام آقای آقا میرزا ابوالحسن و ملاذالاسلام و المسلمین آقای حجت‌الاسلام نائینی» گفت: «به اقتضای خلوص عقیدت و ارادت، تأثرات خود را از زحمات و اراده و وجود مبارک آقایان عظام و حضرات حجج اسلام ادام‌الله بقائهم که در نتیجه مسافرت غیرت مترقبه وارد شده معروض و عرض تحیات و خیر مقدم سعادت توأم آن ذوات مقدسه را که قطعاً برکات آن شامل احوال المسلمین است، تقدیم می‌دارد».^۳ پاسخ علما به مصدق این‌گونه بود: «تلگراف محترم که کاشف از احساسات اسلام‌پرستانه و تأثیر قلبی از این پیشامد محیرالعقول و عدم‌الظنیر [بی‌ظنیر] بود، بر مراتب امتنان و امیدواری افزوده همواره دوام تأیید و حسن موفقیت وجود اشرف را در حفظ نوامیس اسلام و اداء وظایف مقایسه خواستاریم انشاءالله تعالی. الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی - الاحقر محمدحسین الغروی نائینی».^۴

همچنین در بخشی از سرمقاله روزنامه شفق سرخ، در ۱۶ تیر، تحت عنوان «تبعید روحانیون» آمده است: «من می‌خواهم از دول متمدنه اروپا بیرسم که این سیاست انگلیس در قاموس تمدن آنها چه نام دارد؟ آیا آزادی و حقوق ملل در نظر آنها چقدر محترم است؟ آیا مجمع بین‌المللی یعنی عدالتخانه انسانیت، تجویز می‌کند که انگلستان حاکمیت خود را با خون و آتش بر ملل دنیا تحمیل کند؟ آیا رؤسا و قانددین فکری ملل حق ندارند عقاید و

۱. فضل الله آل داود بدیع نگار، (۱۳۰۲)، تجدید هجرت؛ تاریخ ضجرت، عراق: الکمال، ص ۶۹.

۲. روزنامه توفیق، ش ۱۵، (یکشنبه ۲ محرم ۱۳۴۲)، ص ۱.

۳. مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰-۲۷-۱۳۰۲.

۴. روزنامه ایران، ش ۱۴۰۹، (۲۴ سرطان ۱۳۰۲)، ص ۲.

افکار خود را بگویند و الاً محکوم به تبعید می‌شوند؟ آیا ملل دنیا حق ندارند آزادی و استقلال خود را دوست داشته باشند؟»^۱

سفارت انگلستان در مقابل، در نامه‌ای به دولت ایران، نوشت: «حکومت عراق آقایان رؤسای روحانی را تبعید نکرده است و فقط آقای خالصی را تبعید کرده‌اند و در نتیجه ایشان آقایان تعرض کرده و از آنجا حرکت کرده‌اند و حکومت عراق هم به طور ناچار وسایل حرکت آنها را فراهم ساخته است»^۲ و در نهایت جهت بازگشت علما به عراق، «شرایطی پیشنهاد شد از جمله عدم مداخله آقایان علمای اعلام در امور سیاسی بین‌النهرین»^۳. تبعید علمای عراق به ایران، باعث شد علمای ایران نیز به تکاپو بیفتند؛ به طوری که علمای تهران در طی دیداری با مشیرالدوله در مورد وقایع بین‌النهرین مذاکره کردند و از هیأت دولت خواستند، که اقدامات لازم را در این خصوص انجام دهد. یکی از این علما، ظهیرالاسلام، از بزرگان و محترمین علمای تهران بود. دولت نیز در خصوص این پیشامد، اقدامات خود را ادامه داد و به وزارت خارجه دستور داد، که به نماینده خود در لندن و بین‌النهرین تعلیمات لازمه برای مذاکره با مقامات مربوطه را بدهد. از طرفی به اداره شهربانی دستورات لازمه داده شد، که با نهایت مراقبت و دقت انتظام شهر تهران را حفظ و از آشوب‌طلبی احتمالی بعضی از افراد جلوگیری کنند.^۴

تبعید علما به ایران، موج گسترده‌ای از اعتراضات را علاوه بر روحانیون، در میان مردم و در دفاع از روحانیون تبعیدی به همراه داشت. به‌نظر می‌رسد در این میان، فعالیت تبلیغاتی برخی از روحانیون حاضر در کرمانشاه، به‌ویژه آیت‌الله‌زاده خراسانی، و نیز علمای تهران نقش و تأثیر مهمی در گسترش موج اعتراضات در سرتاسر ایران داشت.^۵ در تهران، اجتماعاتی در اعتراض به تبعید و مهاجرت روحانیون برگزار می‌شد. در این گردهمایی‌ها «آقایان و علمای طلاب علوم دینی و طبقات مختلفه باقی و مذاکرات راجع به

۱. شفق سرخ، ش ۱۵۴، (۱۶ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۱.

۲. همان، ش ۱۵۵، (۱۸ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۲.

۳. روزنامه ایران، ش ۱۴۰۹، (۲۹ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۱.

۴. همان، ش ۱۴۰۳، (۱۵ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، صص ۱-۲؛ محمد تقی ملک الشعراى بهار، (۱۳۷۱)، تاریخ

مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، تهران: امیرکبیر، صص ۳۵۹-۳۵۸.

۵. جعفرقلی خان سرداراسعد بختیاری، (۱۳۷۸)، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ص ۹۵.

تبعید آقایان علما جریان داشته و از طرف ناطقین نیز نطق‌های حرارت‌آمیز ایراد گردید.^۱ گروهی از علما نیز برای چاره‌جویی بیشتر در خانه سیدمحمد صادق، در هفت تن، اجتماع کردند.^۲

در مساجد تهران، هر روز تظاهرات برپا بود. شیخ محمد خالصی‌زاده در این اجتماعات سخنرانی می‌کرد. گردانندگان تظاهرات ضدانگلیسی در تهران، به غیر از شیخ محمد خالصی‌زاده، عبارت بودند از: شیخ محمدحسین یزدی، سیدابوالقاسم کاشانی و شیخ حسین لنکرانی؛ اینان در مسجد سلطانی تهران گرد می‌آمدند و مظالم انگلیس را در ایران افشا می‌کردند. در این زمان، لنکرانی مدیر نشریه‌ای به نام اتحاد اسلام بود، که علت اصلی تأسیس آن دفاع از مسلمانان بین‌النهرین در مقابل سیاست‌های استعماری انگلستان بود. این نشریه وابسته به جمعیت مسجد شاه تهران بود و اغلب به ترویج و اشاعه‌ی افکار شیخ مهدی خالصی، مجتهد و مرجع تقلید تبعیدی، و فرزندش می‌پرداخت که در فکر اندیشه اتحاد مسلمانان جهان بودند.^۳

اعتراض به تبعید و مهاجرت علما تنها به تهران، ختم نمی‌شد، بلکه در شهرستان‌ها نیز بازتاب وسیعی یافت. علمای شیراز با ارسال تلگرافی به رئیس‌الوزراء، وزیر جنگ و وزیر امور خارجه نگرانی خود را از وضعیت آیت‌الله خالصی اعلام داشتند: «در قضیه مهمه تبعید آیات‌الله عراق، داعیان و عموم اهالی نظر به اطمینان به اقدامات اولیای دولت تاکنون با کمال متانت جلسات خود را ادامه داده و نگذارده‌ایم اقدام بی‌رویه شود. متأسفانه تاکنون اثری از اهتمامات اولیای امور ظاهر نشده که موجب تسکین خاطر ما شود. لهذا با کمال بی‌صبری نتیجه اقدامات را انتظار داریم. خاصه در مورد آیت‌الله خالصی که در مورد حال ایشان اضطراب کامل حاصل و انتظار اقدامات جدی اولیای دولت می‌رود».^۴ در مجموع بنا به گزارشی در اواخر تیرماه، «در بعضی ولایات هیجان شدیدی بروز نموده و در صدد بعضی اقدامات بوده‌اند ولی بر حسب تلگرافات هیئت دولت، از بعضی اقدامات جلوگیری شده و وعده دولت را منتظرند».^۵

۱. تاریخ بیست ساله، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲. روزنامه ایران، ش ۱۴۰۶، (۱۶ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۲.

۳. محمدصدرهاشمی، (۱۳۶۳)، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۴، اصفهان: کمال، ص ۴۹.

۴. مرکز اسناد تاریخی وزارت خارجه، پرونده شماره ۲۰-۲۷-۱۳۰۲.

۵. روزنامه ایران، ش ۱۴۱۴، (۳۱ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۲.

مهاجرت علمای عتبات به ایران؛ بازتاب و پیامدهای آن ۹۱

با رسیدن تلگرافی از جانب تجار تهران به روحانیون استرآباد، بنابر اعلام قبلی، کسبه دکاکین را بسته، در مدرسه دارالشفاء، جلسه‌ای برگزار و تلگراف را قرائت کردند. این اجتماع با جمعیت بیشتری در مدرسه یادشده شکل گرفت؛ در این جلسه متنی خوانده شد مبنی بر این‌که انگلیس اظهار می‌دارد: «طلاب و مجتهدین ایرانی ساکن کربلا و نجف خودسرانه حرکت به سمت ایران نموده‌اند».^۱ در همین چارچوب، دو تن از روحانیون اصفهان به نام‌های فشارکی و سیدالعراقین در اعتراض به اقدام انگلیس علیه علما و نیز مشاوره با دیگر مراجع تقلید، روانه قم شدند. هدف آن‌ها از این سفر همراهی با سایر علما در مذاکره با دولت بود. هفته‌نامه‌ی زاینده رود با چاپ این خبر نوشت: «اگر حکومت نظامی در اصفهان برقرار نمی‌شد [در اعتراض به اقدام انگلیس علیه مراجع تقلید] احتمال تعطیل عمومی می‌رفت».^۲

این تحركات باعث شد که علمای مشهد نیز دست به اقداماتی بزنند، اما در مشهد نوک تیز این حملات متوجه آمریکایی‌ها بود. در اواخر ۱۳۰۱، این‌گونه شایع شد که آمریکایی‌ها می‌خواهند در مشهد زمین‌هایی خریداری کنند. در نتیجه، علمای مشهد از علمای تبریز خواستند که برای مقابله با این امر به آنها کمک نمایند. امیرلشکر آذربایجان متن تلگرام علمای مشهد را برای رضاخان ارسال و اشاره کرد که علمای تبریز قرار بود اقداماتی انجام دهند، که او مانع از این کار شده است تا دستوری از رضاخان صادر شود.^۳ پس از مدتی علمای مشهد از جمله مرتضی رضوی، حسین طباطبایی قمی، عباس موسوی، علی‌اکبر نهاوندی، حسن کاظمی و... تلگرافی برای رضاخان فرستادند و در آن اعلام کردند: «آمریکاییان اراضی در ارض اقدس خریداری تصمیم به تأسیس اساس‌هایی که موجب توقیت کفر و تضعیف اسلام است دارند»^۴ و هشدار دادند این اقدام باعث بروز هیجانات عظیم عمومی خواهد شد. پس «مستدعی آنکه از پیشرفت این مقصود فتنه‌خیز

۱. حسینقلی مقصدلو، (۱۳۵۲)، *مخابرات استرآباد*، ج ۲، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دری‌باگشت،

تهران: نشر تاریخ ایران، ص ۸۷۲.

۲. هفته نامه زاینده رود، س ۱۵، ش ۹، (۲۹ تیر ۱۳۰۲)، ص ۲.

۳. *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی*، ص ۲۸۴.

۴. همانجا.

جلوگیری فرمایید که باعث دعاگویی داعیان و عموم مسلمانان است، منتظر نتیجه کامله از مراحم عالیّه می‌باشیم»^۱.

رضاخان تلگرافی برای هیات دولت ارسال و از آنان خواست تا نظر خویش را در این ارتباط اعلام نمایند. سرلشگر حسین آقا خزاعی نظرش این بود، که جلوی اجرای موضوعی که باعث این اختلاف شده است گرفته شود وگرنه این امر، موجب حرارت و تظاهرات طبقات دیگر نیز می‌شود. پس از این تلگراف، رضاخان به خزاعی پاسخ داد که تلگراف او «ملاحظه شد، راجع به اقدامات آمریکایی‌ها و اظهارات آقایان من و شما تکلیفی نداریم. در صورتی که اعتراض دارند ممکن است مستقیماً به رئیس دولت مراجعه نمایند»^۲.

دامنه اعتراضات علیه آمریکایی‌ها به غرب کشور نیز کشیده شد. امیرلشکر غرب، عبدالله امیرطهماسبی، به رضاخان نوشت تلگرافی از علمای خراسان به حاجی علی‌اکبر آقای مجتهد اردبیلی ارسال شده است و از رضاخان خواست چون وضعیت اردبیل چندان مساعد نیست، از وزیر پست و تلگراف بخواهد به رئیس تلگراف‌خانه اردبیل دستور دهد این قبیل مخابرات را به مقصد نرساند، زیرا «باعث تولید اختلال حواس طوایف» می‌شود.^۳ طباطبایی قمی نیز شخصاً تلگرافی برای رضاخان فرستاده و از او خواسته بود در این باره، اقدامات صادقانه انجام دهد. رضاخان در پاسخ گفته بود همیشه در انجام تقاضاهای «آقایان محترم حاضر بوده و مضایقه ندارم» اما مسئله این است از نقطه نظر اداری، «اقدام در این امر از طرف وزارت جنگ غیرقانونی خواهد بود، لذا ممکن است آقایان اعتراضات خود را به هیأت محترم دولت اظهار فرمایند. بدیهی است در این صورت اینجانب هم به موقع خود همراهی و مساعدت خواهم کرد»^۴.

روزنامه خورشید در شماره ۱۷ اوت ۱۹۲۳/شهریور ۱۳۰۲، نامه‌ای با امضای ۱۲۶ نفر که حاجی محمود هراتی در رأس آن قرار داشت، خطاب به علمای مشهد به چاپ رساند. امضاءکنندگان، انزجار خود را از اشغال شهرشان و همچنین به اخراج علما از بین النهرین ابراز کردند و به مردم اطمینان دادند که سنی‌های افغانستان نیز مانند شیعیان ایرانی از

۱. همانجا.

۲. روزشمار تاریخ معاصر/یران، (۱۳۸۹)، ج ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۱۹.

۴. همانجا.

مهاجرت علمای عتبات به ایران؛ بازتاب و پیامدهای آن ۹۳

توهین به اسلام ناراحت‌اند. در همین شماره رونوشت تلگراف‌های ارسالی از درگز، قوچان، سرخس، سبزوار، تربت‌حیدریه و... برای علمای مشهد منتشر کرده بود، که در آن اعلام داشتند بازارها را بسته‌اند.^۱

شایان ذکر است که بخشی از علمای اهل سنت، به ویژه علمای شافعی کردستان، ضمن انتشار بیانیه‌ها و نامه‌هایی با روحانیون شیعه ابراز همدردی و از عملیات انگلیسی‌ها ابراز تنفر می‌کردند.^۲ فعالیت دیگر علما و روحانیون در تهران، پیرامون ملاقات با مقامات دولت و پیگیری موضوع بود. قبل از ظهر ۲۳ تیر «سید ابوالقاسم طباطبایی و سید محمد تفرشی با رئیس‌الوزرا ملاقات کرده و او قول قطعی داد که مُنتهای جدیدیت را برای خاتمه این موضوع به عمل آورد.»^۳ سه روز بعد «حجت‌الاسلام آقای آقا میرزا سید ابوالقاسم مجتهد کاشانی و آقای آقا شیخ محمدصادق کاشانی با احمدشاه ملاقات کردند».^۴

تلاش برای بازگرداندن علما به عتبات

دولت ایران فعالیت خود را بر مذاکرات، جهت بازگرداندن علما به عتبات متمرکز کرد.^۵ حتی مذاکراتی میان نماینده روحانیون مهاجر با ملک فیصل در این رابطه انجام شد.^۶ دولت انگلستان اعلام کرده بود که فقط شیخ مهدی خالصی را تبعید کرده‌اند و دیگر علما در اعتراض به تبعید خالصی به ایران مسافرت کرده‌اند. انگلستان اجازه داد خالصی از حجاز

۱. فروباشی قاجار و برآمدن پهلوی، (۱۳۷۸)، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: نگاه معاصر، ص ۵۰۹.

۲. روزنامه شفق سرخ، ش ۱۵۷، (۱۷ اسد؛ مرداد ۱۳۰۲)، ص ۳.

۳. روزنامه ایران، ش ۱۴۰۹، (۲۴ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۲.

۴. همان، ش ۱۴۱۱، (۲۷ سرطان؛ تیر ۱۳۰۲)، ص ۲.

۵. روزنامه شفق سرخ در همین زمینه در ۱۸ تیرماه، می‌نویسد: «هیئت دولت و خصوصاً آقای رئیس‌الوزرا و وزیر امور خارجه راجع به قضایای بین‌النهرین در این چند روزه دقیقه‌ای غفلت نکرده و مراد و مذاکره بین وزیر خارجه و سفارت انگلیس در دربار و منزل شخصی و سفارت متوالیاً ادامه دارد. هدف اصلی این مذاکرات عودت آقای خالصی از حجاز [است] و مراجعت حضرات آقایان از کرمانشاه با شرایط جبران گذشته.» شفق سرخ، ش ۱۵۵، (۱۸ سرطان ۱۳۰۲)، ص ۲.

۶. روزنامه‌ی اتحاد در شماره ۳ خود نوشت: «میرزاهدی آیت‌الله‌زاده خراسانی و صاحب جواهر و نمایندگان مراجع و علمای مهاجر بین‌النهرین که همراه نمایندگان ملک فیصل از قم راهی بغداد شده بودند اینک وارد مذاکره با ملک فیصل شده ولی هنوز از چگونگی گفت‌وگوها و اقدامات آنان اطلاعی نرسیده است.» روزنامه اتحاد، س ۳، ش ۳، (۲۹ شهریور ۱۳۰۲)، ص ۲.

به تهران بیاید، اما بازگشت علمای مقیم کرمانشاه را منوط به عدم دخالت آنها در امور سیاسی نمود.^۱ روزنامه بهلول در شماره سیزده خود به فتوای انگلیسی‌ها در عراق پرداخته بود که «تقلید از آقایان تبعید شده جایز نیست».^۲ در واقع هدف انگلیسی‌ها این بود، که مردم از تقلید خالصی، اصفهانی و سایر علما منصرف شوند و تحریم انتخابات را خاتمه دهند. شکست مذاکرات میان مقامات ایرانی و انگلیسی واکنش‌هایی را به دنبال داشت. به گونه‌ای که احمد شاه در تلگرافی به ژرژ، پادشاه انگلستان، و نیز ملک فیصل، پادشاه عراق «سوء اثر این پیشامد، در عالم اسلامی، ایشان را متذکر شد».^۳

حرکت علما به سوی قم

علما تبعیدی که از بازگشت به عتبات مأیوس شده بودند، به سمت قم حرکت کردند و سرانجام پس از ۴۵ روز در ۴ محرم ۱۳۴۲ (۲۵ مرداد ۱۳۰۲)، وارد قم شدند. پس از ورود علما به قم، هیئت دولت نماینده ثابتی را از سوی خود در آنجا تعیین کرد. میرزا علی‌اکبر خان بهمن، نماینده‌ای بود که در اوایل شهریور به سوی قم به راه افتد.^۴ در یازدهم شهریور، ولیعهد «محمد حسن میرزا» به قم رفته و با علما ملاقات و مذاکره کرد، متعاقباً سردار سپه، وزیر جنگ، نیز در روز بیستم شهریور در مسیر اصفهان، در قم با علما ملاقات نمود. در اواخر شهریور، خالصی به وزیر خارجه تلگراف کرد که از مدینه به طرف جده حرکت کرده و از آنجا نیز عازم ایران است و تا چند روز دیگر در بوشهر از کشتی پیاده می‌شود. در بوشهر، از طرف عموم طبقات، از جمله علما و مردم، پذیرایی شایانی از ایشان به عمل آمد.^۵ خالصی روز ۱۳ مهر از بوشهر خارج شد و به سمت شیراز حرکت کرد؛ و براساس برنامه‌ای که از سوی نصرت‌الدوله فیروز، والی وقت فارس، با تأیید هیأت دولت، تنظیم شده بود روز ۱۴ مهر به برازجان، رسید. در این شهر، او پاسخ تلگراف تبریک سردار سپه را که در بوشهر به او رسیده بود، داد. در تلگراف، جوایبه خالصی آمده است:

۱. خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۹۷.

۲. روزنامه بهلول، ش ۱۳، (۱۸ شهریور ۱۳۰۲)، ص ۲.

۳. روزنامه ایران، شماره ۱۴۳۷، (۱۲ سنبله ۱۳۰۲)، ص ۱.

۴. محمد خالصی‌زاده، (۱۳۸۶)، *مظالم انگلیس در بین‌النهرین*، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۴۶.

۵. روزنامه مردآزاد، ش ۱۴۴، (۱۴ مهر ۱۳۰۲)، ص ۲.

«پس از تقدیم مراتب دعاگویی و اظهار کمال خلوص نسبت به آن وجود شریف که از استماع شهادت و فتوت و جوانمردی او، شایقانه عزم ملاقات را لایدم، از حسن اقدامات دولت علیه ایران نسبت به این دعاگو فوق‌العاده ممنون و متشکرم. از بروز مراسم مشفقانه تلگرافی آن حضرت کمال تشکر داشته، مطالب مکتونه ان شأ‌الله در هنگام ملاقات معروض خواهد شد»^۱.

آیت‌الله خالصی مدت یک ماه در قم، اقامت داشت. در این مدت، او مذاکرات مهمی با علما و همچنین مقامات دولتی ترتیب داد. صبح روز نهم آبان، احمدشاه که در آستانه سفر همیشگی به اروپا بود، طی سفری به قم با او ملاقات کرد، در این سفر، رئیس‌الوزرا جدید، یعنی سردار سپه - که تنها چند روز از انتصابش به این مقام می‌گذشت - و ولیعهد، محمد حسن میرزا، نیز حضور داشتند. در ملاقات مزبور، احمدشاه انگشتر الماس گرانمایی به خالصی پیشکش کرد. رضاخان نیز از هنگام ورود خالصی به ایران، جعفر قلی خان بختیاری را مأمور رابط خویش با او کرد. وی در ۶ شهریور ۱۳۰۱، عراق را به سوی ایران ترک کرد. خالصی زاده با استقبال پرشور علما و اهالی تهران وارد این شهر شد، ایشان در بدو استقرار در تهران، برای نمایان ساختن فجایع و تجاوزات انگلیس در عراق «جمعیت نمایندگان عالی بین‌النهرین» را تأسیس کرد.

سخنرانی‌های خالصی‌زاده در مسجد سلطانی به حدی مهم بود، که توانست عده زیادی از اهالی پایتخت را به خود جذب کند. ایشان عصرها در صحن حسینیه‌ای در قم بر منبر می‌رفتند و سخنرانی‌های مهیج و آتشین ایراد می‌کردند. در واقع خالصی‌زاده، انگلیس را دشمن شماره یک ملت‌های مسلمان معرفی می‌کرد. این جمله‌ی وی، گویای این حقیقت است: «امروز یگانه دشمن عالم اسلام انگلیس است»^۲. زیرا معتقد بود: «دولت انگلیس کوشش دارد ثروت ایران را به کلی جلب نموده، ایرانی‌ها را فقیر و گدا کند و عموم ملت را به حال گرسنگی و اضطراب دچار نماید...»^۳.

۱. روزنامه کار، ش ۷۶، (میزان؛ مهر ۱۳۰۲)، ص ۲.

۲. محمد خالصی‌زاده، (۱۳۴۶)، /المعارف محمدیه، تهران: بی‌نا، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۴۰؛ نورالدین کیانوری در خصوص اجتماع مسجد سلطانی در خاطرات خود مطالبی نوشته است. خالصی‌زاده مدتی در مسجد شاه سخنرانی‌هایی داشت و صحبت‌های خیلی تند ضدانگلیسی می‌کرد، او توانسته بود عده زیادی را که دشمن انگلیسی‌ها بودند و از قرارداد ۱۹۱۹ و از حاکمیت انگلیسی‌ها بر

وی پس از تبعید به ایران، به‌ویژه در مسئله جمهوری، رهبری بیرون مجلس را بر عهده گرفت. وی زبان‌های خارجی را به خوبی می‌دانست.^۱ مسلک سیاسی او از روز نخست عظمت و اتحاد اسلام بود.^۲ سخنرانی‌های او مبتنی بر مبارزه با انگلیس بود و جلساتی در همین رابطه برگزار می‌کرد. سلیمان بهبودی نیز در مورد جبهه‌گیری خالصی‌زاده علیه انگلیس می‌نویسد: «مدتی است که خالصی‌زاده در خیابان‌های تهران راه افتاده و میتینگ می‌دهد، در واقع دسته راه انداخته. حالا علیه انگلیسی‌ها که جمعی از روحانیون را از عراق تبعید کرده‌اند، تهدید و سخنرانی می‌کند... خالصی‌زاده جلو جمعیت بر روی پله‌های عمارت ایستاد و بر علیه انگلیسی‌ها سخن داد و فریاد می‌زد که انگلیسی‌ها چنین و چنان کردند، مشاهد متبرکه اسلامی را در تصرف دارند و روحانیون را تبعید کرده‌اند. روحانیون باید به محل‌های خود برگردند و انگلیس اماکن متبرکه را تخلیه کند، به خاطر هست خالصی همه جا انگلیس را انگلیز می‌گفت».^۳

چگونگی برخورد علمای ساکن ایران با علمای مهاجر

سؤالاتی که ممکن است ذهن را به خود مشغول سازد این است که نحوه برخورد علمای ساکن ایران با علمای تبعیدی چگونه بوده است؟ و این‌که چرا علمای مهاجر، قم را برای سکونت خود برگزیدند؟ و این‌که آیا مهاجرت علما اجباری بوده است؟ در پاسخ به این

ایران دردمند بودند جذب خود کند. در آن زمان تربیون دیگری وجود نداشت. فعالیت نیروهای چپ و کمونیست و دیگران فوق‌العاده ناچیز بود، ولی خالصی‌زاده عده زیادی جوان پسر و دختر را جذب کرده بود، من آنقدر خاطر م هست که خواهرم (اختر) به اتفاق همشاگردی‌هایش در این سخنرانی‌ها شرکت می‌کردند. آنها از صحبت‌ها یادداشت برمی‌داشتند و یادداشت‌ها را با هم معاوضه می‌کردند. من که شاید ۹-۸ ساله بودم، این چیزها را می‌دیدم و برایم جالب بود و بعد یک بار برادر بزرگترم (محمد علی) دست مرا گرفت و با خودش برای شرکت در یک راهپیمایی بزرگ برد که خالصی‌زاده راه انداخته بود؛^۴ کیانوری، (۱۳۷۱)، *خاطرات نورالدین کیانوری*، تهران: اطلاعات، صص ۲۲۹-۲۲۸.

۱. هاشم دباغ، (۱۴۱۹.ق)، *صفحات المشرقه من الجهاد الدینی و السیاسی لعلماء العراق بالام المجاهد محمد الخالصی*، تهران: بینا، ص ۱۵.

۲. روزنامه اقدام، ش ۷۸، (۷ مهر ۱۳۰۱)، ص ۲.

۳. سلیمان بهبودی، (۱۳۷۲)، *خاطرات دوران رضاشاه*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: طرح نو، ص ۱۰۲.

سؤالات، باید متذکر شد که محمدحسین نائینی و سایر روحانیون تبعیدی از دولت و شیخ عبدالکریم حائری انتظار عکس‌العمل شدیدی داشتند، که خواسته‌ی آنها با نحوه برخورد حائری برآورده نشد و باعث نوعی کدورت از ایران شد. علت انتخاب قم از سوی علمای تبعیدی، موقعیت مکانی آن بوده است، به طوری که عبدالهادی حائری در این باره، می‌نویسد: «شاید نائینی و دیگر علما بدان جهت قم را برای زیستن موقت برگزیدند که می‌خواستند از محبوبیت و نفوذ حائری به سود آرمان خویش بهره برند».^۱ علمای تبعیدی انتظار داشتند که احمدشاه اعتصاب عمومی اعلام کند و پیوند سیاسی خود را با دولت بریتانیا، به علت تولید ناراحتی از سوی آن دولت برای علمای شیعه عراق، قطع کند.^۲ ولی احمدشاه خود در وضع بی‌ثبات و اسفباری به سر می‌برد و نمی‌توانست خواسته علما را برآورده سازد علاوه بر این خود شاه در فکر سفر اروپا بود. شاید علمای تبعیدی از شیخ عبدالکریم حائری، که گمان می‌کردند با سردار سپه بی‌ارتباط نیست، نیز انتظار داشتند که او نفوذ خود را به سود آنان به کار ببرد.^۳

پیرامون برخورد حائری با مسئله تبعید علما و رویدادهای ناشی از آن، گزارش‌های گوناگونی در دست است. لازم است قبل از این‌که به موضع حائری در قبال تبعید علما و نحوه برخورد او با این رویداد پرداخته شود، مروری کوتاه بر زندگی و تفکر سیاسی او شود. شیخ آقابزرگ تهرانی تاریخ تولد ایشان را ۱۲۷۶ق (۱۲۳۹ش) دانسته است.^۴ پس از طی دوران مقدماتی در یزد، به مدرسه محمدتقی خان، از معروف‌ترین مدارس یزد در آن زمان، عزیمت کرد. در همین مدرسه بود که در نزد علمایی چون حاج میرزا سید حسین وامق و آقا سید یحیی مجتهد یزدی مبادی و اصول را فرا گرفت. ایشان پس از دو سال تلمذ در محضر آخوند اردکانی به سامرا رفت؛ در سلک شاگردان میرزای شیرازی درآمد. در سامراء، از محضر آیت الله شیخ فضل الله نوری و میرزا محمدتقی شیرازی هم استفاده کرد. اما عمده تلمذ او نزد «سید محمد اسپهانی فشارکی» بوده است. آیت الله حائری سالیان

۱. تسبیح و مشروطیت، ص ۱۸۰.

۲. یحیی دولت‌آبادی، (۱۳۷۱)، حیات یحیی، ج ۴، تهران: عطار و فرودسی، ص ۲۸۹.

۳. همان، ص ۲۹۰.

۴. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۷۸.

دراز نزد آیت‌الله فشارکی به فرا گرفتن علوم دینی پرداخت.^۱ باری، پس از سال‌ها شاگردی در نزد ایشان، حاج شیخ به حج رفت و در بازگشت از این سفر عازم نجف شد. چندی در درس آیت‌الله آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی حاضر گردید و پس از آن به کربلا رفت و در آنجا به تدریس پرداخت.^۲

در ۱۳۴۰ق (۱۳۰۱ش) مدتی پس از ورود آیت‌الله حائری به قم، حوزه علمیه قم در شرایطی دشوار، به طور رسمی توسط ایشان تأسیس شد.^۳ عملکرد شیخ عبدالکریم از ابتدای تأسیس حوزه نشان می‌دهد که وی با سیاست و حکومت، در نهایت حزم و احتیاط مواجه می‌شده و از مقابله و مخالفت با حکومت پهلوی به صورت مستقیم خودداری می‌کرده است. شواهد و قراین تاریخی نشان می‌دهد که شیخ عبدالکریم حائری تا قبل از کودتا و در حوادث مشروطه هیچ‌گونه موضع مثبت یا منفی از خود نشان نداده و حتی در قضیه اولتیماتوم نیز هیچ اثری از وی دیده نشده است. بنابراین، کاملاً مبرهن است که شیخ عبدالکریم حائری آگاهانه روش سیاسی پرهیز از دخالت مستقیم در امور سیاسی را پیش گرفته بود. علمای مهاجر نیز از دولت و شیخ عبدالکریم حائری انتظار عکس‌العمل بیشتری داشتند که ظاهراً این خواسته با نحوه و عملکرد حائری برآورده نشد و همین مسئله موجب ایجاد کدورت و دلسردی علما از ایران و حوزه علمیه شد.

دوری حائری از سیاست، خواه و ناخواه به نفع دولت بود؛ زیرا دولت را از دردسر رها می‌ساخت و شاید به همین سبب بود که حائری پس از ورود به قم، مورد استقبال مقامات سیاسی قرار گرفت. احمدشاه حتی در ۱۳۴۰ق. به قم، رفت تا بنیان‌گذاری حوزه علمیه را به حائری تبریک بگوید.^۴ موضع حائری در رویدادهای سیاسی آینده که در تثبیت قدرت رضاخان مؤثر بود همچنان ثابت و لایتغیر باقی ماند. حتی هیچ رابطه و هم‌فکری میان مدرس و حائری در این برهه زمانی دیده نمی‌شود، این در حالی است، که هر دو از

۱. مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، (۱۳۷۹)، به کوشش محمدحسین منظورالاجداد، تهران: شیرازه، ص ۳۱۶-۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۱۸.

۳. مدرس تبریزی، (۱۳۶۹)، ریحانه‌الادب، تهران: خیام، ص ۶۸-۶۶.

۴. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۴۳۲؛ محمدشریف رازی، (۱۳۳۲)، آثارالحجه، ج ۱، قم: دارالکتاب، ص ۸۵.

۴. صدرالدین طاهری، (۱۳۷۳)، زندگی سیاسی مدرس، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ص ۲۷۸.

شاگردان آخوند خراسانی و از مجتهدین بنام زمان خود بودند. در همین راستا، هنگامی که مدرس توسط حکومت پهلوی تبعید شد، حائری برای آزادی او تلاشی نکرد.^۱ آنچه روشن و واضح است اینکه شیخ عبدالکریم حائری باید حوزه را به مثابه پایگاهی تازه تأسیس در برابر مخاطرات سیاسی و همچنین در برابر افکار جدید، که تحت عنوان غرب‌گرایی شروع شده بود، حفظ می‌کرد تا حساسیت کودتاگران را نسبت به حوزه قم جلب نکند. از سوی دیگر، گزارش‌هایی موجود است که نشان می‌دهد روحانیون تبعیدی مایل به ماندن در قم نبودند و به گفته خالصی‌زاده «آنها به دلایلی می‌کوشیدند که زودتر به عراق بازگردند».^۲

در مورد برخورد شیخ عبدالکریم حائری با مراجع تبعیدی گزارش‌های مختلفی در دست است. شیخ محمد خالصی‌زاده معتقد است حائری وجود علما را در قم، مضر ریاست خود می‌دانست: «حائری حتی مایل نبود که علمای تبعیدی در قم بمانند زیرا آنان مزاحم مقام ریاست وی بودند و به همین جهت در پنهانی با علما مبارزه و مخالفت می‌کرد».^۳ یحیی دولت‌آبادی هم برخورد حائری با علما را بسیار سرد توصیف می‌کند،^۴ اما تهرانی خلاف این موضوع را ذکر می‌کند و می‌گوید: «مرحوم حائری پذیرایی نیکی از آنان به عمل آورد و مقدمشان را گرامی داشت».^۵ یکی از دلایل نارضایتی روحانیون تبعیدی، وجود اختلاف میان حائری و نائینی ذکر می‌کنند و معتقدند، که اختلاف این دو روحانی بزرگ بر سر مقام ریاست بوده است.^۶ در این تردیدی نیست، که حائری از علمای تبعیدی استقبال گرمی کرده است، اما موضع حائری با موضع این علما دو رویه متفاوت بود. به نظر می‌رسد، که موضع حائری - موضع شخص ثالثی میان علما تبعیدی و دولت ایران - همراه با همدردی کامل نسبت به علما بوده است. به سخن دیگر، حائری خیزشی همه‌گیر را به سود همکاران روحانی خود، که شاید از او انتظار می‌رفت، رهبری نکرد.

۱. تشیع و مشروطیت، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحدیث، ج ۴، ص ۲۴۸.

۴. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۹۰.

۵. طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۶۰.

۶. لمحات اجتماعی ...، ج ۴، ص ۲۴۸.

همان‌طور که گفته شد، حائری از علمای مهاجر استقبال کرد و شاگردان خود را پای درس این علما فرستاد؛ اما به‌رغم این استقبال، برخی معتقدند که حائری باید مصمم‌تر در عرصه سیاست وارد می‌شد و با توجه به مقام و مرتبه‌ای که به عنوان مؤسس حوزه علمیه قم داشت، اهانتی را که به همکاران وی وارد شده جبران نمایند، اما شیخ عبدالکریم به این واقعه، اهمیت چندانی نمی‌دهد. در ابتدای ورود علما دید و بازدید مختصری با ایشان کرده و خود را از دخالت در کار ایشان دور نگه می‌دارد. طبیعی است که این عمل او، نه تنها در نزد علما و طلاب چندان پسندیده نباشد، بلکه عوام علاقمند به روحانیون ساکن عراق عرب را هم خوش نمی‌آید؛ ولی به قول یحیی دولت‌آبادی «او چه ملاحظات داخلی و خارجی دارد که همه این ملاحظات را زیر پا می‌گذارد».^۱

طبق مواردی که ذکر شد، می‌توان بیان کرد که انتظارات علمای تبعیدی از ورود به ایران، مبنی بر استیصال حکومت عراق و پشیمان شدن آن‌ها برآورده نشد؛ زیرا، مؤسسين حوزه‌ی قم از آنها استقبال جدی نکردند. از سویی دیگر، بنا بر گزارش خالصی‌زاده، تبعیدی‌ها به دلایل ذیل مایل نبودند در ایران اقامت کنند: ۱- علمای تبعیدی تصور می‌کردند ریاست عامه روحانی را جز در نجف نمی‌توان بدست آورد. ۲- علمای تبعیدی نسبت به ایران بدبین بودند و مخصوصاً سیدابوالحسن اصفهانی از ایران به خوبی یاد نمی‌کرد. ۳- بعضی از علمای ایران با تبعیدی‌ها مخالف بودند و پنهانی علیه آنان اقداماتی می‌کردند و در کل مهاجرت علما را اشتباه می‌دانستند. به عنوان نمونه، می‌توان از حاجی فاضل مجتهد نام برد که می‌گفت علما خود باعث اخراجشان شدند.^۲ وزیر مختار انگلس در تهران، می‌گوید که علما و روحانیون ایران اگر چه مجبور به خوشامدگویی به علما تبعیدی بودند؛ ولی آنان را مزاحم امتیازهای خویش می‌دانستند. وی همچنین می‌افزاید علمای تبعیدی دارای املاک و اموال خیریه فراوانی بودند و صلاح خود را در آن می‌دیدند که در نزدیکترین فرصت به مراتب خویش بازگردند.^۳

در مقابل دلایل فوق، علما و روحانیون دیگری هم بودند، که بر این عقیده بودند علمای مهاجر باید به عراق بازگردند، اما نه از آن جهت که با آنها مخالف بودند، بلکه به این خاطر

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲. فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی، ص ۵۲۳.

۳. لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحديث، ج ۴، صص ۲۴۸-۲۴۷.

که اگر علما به عراق بازنگردند عراق، که مدفن بزرگان دین و پاره جگر ایشان است، از دست خواهد رفت. یکی از این روحانیون، محمد حسین یزدی ندوشنی بود. مقاله «بیان تکلیف عامه مسلمین» نوشته وی دربرگیرنده مطالب جالب و مهمی در مورد تبعات سیاسی مهاجرت علما به ایران است. یزدی ندوشنی یکی از پیامدهای مهاجرت علما را «گرفتن آخرین سنگر از دست اهالی عراق و ایران» ذکر کرده و آن را از دیگر پیامدهای مهاجرت از جمله «آواره کردن جمعی از خانه و منزل خود، توهین به مقام مقدس مراجع تقلید» مهم تر می‌داند. او تذکر می‌دهد «اگر آقایان مراجعت [به بین‌النهرین] نفرمایند قطعاً آن قطعه مقدسه که مطاف مسلمین و مدفن بزرگان دین و پاره جگر ایران است، از کف مسلمین خواهد رفت و به اندک تأمل بر احدی پوشیده نیست که در عقب سقوط عراق، ایران هم رفته است»^۱.

همان‌گونه که اشاره شد گزارش‌های گوناگونی در مورد علت مهاجرت و تمایل علما در بازگشت به عراق، وجود دارد ولی آنچه معلوم است این‌که بازگشت علما به عراق، برای خود آنان نوعی اعاده حیثیت به شمار می‌رفت. بنابراین علمای مهاجر، دو تن به نام‌های میرزا مهدی خراسانی، پسرآخوند خراسانی، و شیخ جواد جواهری، از فرزندان صاحب جواهر، را به عراق فرستادند و ضمن پیامی به ملک فیصل از وی خواستند تا مقدمات بازگشت آنان را به عراق فراهم سازند. سرانجام ملک فیصل نامه‌ای برای نائینی و اصفهانی فرستاد. فیصل همچنین پیام‌هایی برای سردار سپه داد. او در نامه‌اش به علما جهت بازگشت آنان به عراق شرایطی پیشنهاد داد از جمله «عدم مداخله آقایان علمای اعلام در امور سیاسی بین‌النهرین»^۲. از جمله پیام‌هایی که فیصل برای سردار سپه فرستاده بود به رسمیت شناختن حکومت وی از سوی دولت ایران است. فیصل از فرصت بدست آمده استفاده کرده و یکی دیگر از شرایط بازگشت علما به عراق را این قرارداد بود که نائینی و اصفهانی، سردار سپه را در به رسمیت شناختن حکومتش بر عراق وادار سازند. بنابراین «نائینی، اصفهانی، سید عبدالحسین طباطبایی و سید حسین طباطبایی تعهدنامه‌ای با مضامین تقریباً یکسان به ملک فیصل تسلیم کردند و علاوه بر تصریح بر عدم درگیری‌شان در امور کشور عراق و گوشه‌گیری از سیاست و قول مساعد برای انجام خواسته‌های دیگر فیصل افزودند

۱. شفق سرخ، ش ۱۵۵، (۲۰ اسد ۱۳۰۲)، ص ۱.

۲. روزنامه ایران، ش ۱۴۰۹، (۲۹ سرطان ۱۳۰۲)، ص ۱.

که کمک به سلطنت هاشمی عراق بر طبق مقتضیات اسلام و از مبادی دینی آنان به شمار می‌رود»^۱.

دولت آبادی معتقد بود فردی که توانست بین علما و حکومت عراق واسطه آشتی و سازش قرار گیرد، سردار سپه رضاخان است. سردار سپه با این نقشه، نظر علما را به خود جلب کرد. به طوری که اصفهانی و نائینی پس از بازگشت به عتبات تلگراف‌های تشکرآمیزی به رئیس‌الوزراء، سردار سپه، مخابره کردند و برای قدردانی از خدمات سردار سپه تمثال حضرت علی با شمشیر حضرت ابوالفضل را به عنوان هدیه، برای رضاخان فرستادند. رضاخان از این هدیه حداکثر بهره‌برداری را کرد و در جشن مفصلی که در تهران به پا داشت در حضور چند هزار نفر شمشیر را به کمر بست و خود را نظر کرده حضرت ابوالفضل دانست؛ اما این حادثه تکدر خاطر احمدشاه را موجب شد.^۲

به نظر می‌رسد علمای تبعیدی از حائری، که با سردار سپه در ارتباط بود، انتظار داشتند از نفوذ خود در جهت تحقق اهداف و خواسته‌های ایشان استفاده کند. سردار سپه با برقراری روابط حسنه، توانست اعتماد آنان را جلب و در بحران‌های حساس از اعتبار ایشان بیشترین بهره‌برداری را نماید. او با اعطای حمایت کامل سیاسی به روحانیون تبعیدی و اجازه دادن به آنها برای ورود به ایران نظر علما را به سوی خود جلب کرد. در واقع، ایران می‌توانست تنها پایگاه امن برای علمای تبعیدی باشد. بنابراین، علما خواستار ثبات هرچه سریع‌تر ایران و ایجاد حکومتی متمرکز بودند تا در صورت لزوم از آنها حمایت کند. لذا آنان انتظار داشتند، که رضاخان این پشتیبانی را از آنها به عمل آورد. این عمل موجب شد تا رضاخان با حمایت علمای مهاجر، مخالفت‌های ایجادشده علیه خویش را مهار کند. به همین خاطر رضاخان در ضمن تلگرافی به کرمانشاه نسبت به علما ابراز محبت کرده بود. در تلگرافی که رضاخان، وزیر جنگ، به علما و مراجع تقلید مهاجر فرستاد؛ ورود ایشان را به کرمانشاه خیرمقدم گفته و خطاب به ایشان نوشت: «به امیرلشکر غرب هم که این دو روزه وارد و شرفیاب می‌شود دستور مؤکد داده شده است که در اطاعت فرمایشات خودداری ننمایند.»^۳

۱. لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحديث، ج ۴، صص ۲۶۳-۲۶۱.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۹۲.

۳. راه نجات، س ۸، ش ۸، (۲۷ تیر ۱۳۰۲)، ص ۱.

مهاجرت علمای عتبات به ایران؛ بازتاب و پیامدهای آن ۱۰۳

همچنین هنگامی که علما عزم بازگشت به عراق کردند، رضاخان برای جلب نظر علما به سردار رفعت، دستور داد تا علما را تا عراق همراهی نماید. نائینی و دیگر علمای مهاجر پس از بازگشت به عتبات، که با مساعی و دخالت رضاخان صورت گرفت، جهت تشکر از رضاخان تلگراف مبسوطی همراه با تمثال امیرالمومنین علیه السلام، که در خزانه امام محفوظ بوده است، به عنوان حرز برای او ارسال کردند.^۱ همه چیز برای بازگشت علما به عراق آماده شده بود. به همین منظور، مذاکراتی بین ایران و دولت عراق، انجام شد و ملک فیصل نمایندگانی برای بازگرداندن علما روانه ایران کرد. پس از رسیدن آنان به قم، علما برای ترک ایران آماده شدند.^۲ هم‌زمان با سفراحمدشاه به اروپا، حوادثی رخ داد که تأثیر شگرفی در تحولات آینده ایران گذاشت که مهم‌ترین این حوادث جمهوری‌خواهی بود. رضاخان که اداره تمام کشور در دست او بود به این فکر افتاد که آخرین پله برای رسیدن به قدرت، یعنی حذف کامل خاندان قاجار را با طرح جمهوریت، طی کند. روحانیون ایران با اطلاع از تلاش‌های جمهوری‌خواهان ترکیه و اقدامات ضددینی آنها، به محض اطلاع از تلاش‌های رضاخان برای استقرار نظام جمهوری در ایران، نه تنها از آن استقبال نکردند، بلکه نسبت به آن واکنش نشان دادند و موجبات شکست طرح جمهوری را فراهم ساختند که ادامه این بحث خارج از چارچوب این مقاله است.

۱. چارچی ملت، ش ۱۱، (هشتم جوزا؛ خرداد ۱۳۰۳)، ص ۱.

۲. هفته‌نامه جنت، س ۲، ش ۱۳، ۲۵ حوت ۱۳۰۲، ص ۲.

نتیجه

از مباحث مربوط به مهاجرت علما و بازتاب و پیامدهای آن به ایران، نتایج زیر حاصل می‌شود: حوادث سیاسی عراق، برخورد انگلیسی‌ها و دولت دست‌نشانده آن‌ها در عراق با علما و تبعید آنان به ایران، از یکسو و اقتدار رضاخان در سرکوب ایلات و عشایر یاغی و فراهم ساختن امنیت نسبی در جامعه باعث شده بود تا اصلاح‌طلبان به حکومت کودتا امیدوار شوند. رضاخان نیز ضمن احترام به علمای تبعیدی و بر اثر سیاست‌های دلجویانه از علما و مذهب‌یون توانست تا حدودی نظر آنان را به خود جلب نماید. هم‌زمان با تحركات علمای شیعه مقیم عراق، در نقاط مختلف ایران نیز علما دست به تحركاتی زدند و با علمای مهاجر همراه شدند. حتی شیخ عبدالکریم حائری، که روشی غیرسیاسی داشت، نیز از علما استقبال کرد و شاگردانش را به محضر درس این علما فرستاد. اعتراضات فراوانی در سرتاسر ایران در حمایت از علمای مهاجر انجام شد. حتی حکومت نیز مذاکراتی با فیصل برای بازگرداندن این علما به عراق انجام داد.

فهرست منابع و مآخذ

- آبادیان، حسین، (۱۳۸۹)، *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی*، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آرشبو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، پ ۵۷۷، ش مسلسل ۱۹۷۶۳.
- آل داود بدیع نگار، فضل‌الله، (۱۳۰۲)، *تجدید هجرت: تاریخ ضجرت*، عراق: الکمال.
- الوردی، علی، (۱۴۱۳ق)، *لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحديث*، ج ۴، قم: امیر.
- احمدی، حمید، (۱۳۰۹)، *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*، تهران: کیهان.
- امین جبل عاملی، سید محسن، (۱۴۰۳ق)، *اعیان الشیعه*، ج ۹، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- بهبودی، سلیمان، (۱۳۷۲)، *خاطرات دوران رضاشاه*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: طرح نو.
- تهرانی، آقا بزرگ، (۱۴۰۳)، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۳، بیروت: دارالاضواء.
- _____، (۱۳۷۳ق)، *طبقات اعلام الشیعه*، ج ۱، نجف: بینا.
- جویس، ان. ویلی، (۱۳۷۳)، *نهضت اسلامی شیعیان عراق*، ترجمه مهوش غلامی، تهران: اطلاعات.
- حائری، عبدالهادی، (۱۳۸۱)، *تشیع و مشروطیت*، تهران: امیرکبیر.
- حرزالدین، محمد، (۱۴۰۵ق)، *معارف الرجال*، ج ۲، قم: منشورا مکتبه آیت الله مرعشی.
- خالصی‌زاده، محمد، (۱۳۴۶ق)، *المعارف محمدیه*، تهران: بینا.
- _____، (۱۳۸۶)، *مظالم انگلیس در بین‌النهرین*، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دباغ، هاشم، (۱۴۱۹ق)، *صفحات المشرقه من الجهاد الدینی و السیاسی لعلماء العراق بالام المجاهد محمد الخالصی*، تهران: بینا.
- دولت آبادی، یحیی، (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، ج ۴، تهران: عطار و فرودسی.
- روزشمار تاریخ معاصر ایران، (۱۳۸۹)، ج ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- سرداراسعد بختیاری، جعفرقلی خان، (۱۳۷۸)، *خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- شریف رازی، محمد، (۱۳۳۲)، *آثار الحججه*، ج ۱، قم: دارالکتاب.
- شیخ الاسلامی، جواد، (۱۳۷۲)، *سیمای احمد شاه قاجار*، ج ۲، تهران: گفتار.
- صدرهاشمی، محمد، (۱۳۶۳)، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ج ۴، اصفهان: کمال.
- طاهری، صدرالدین، (۱۳۷۳)، *زندگی سیاسی مدرس*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- طبسی نجفی، محمدرضا، (۱۳۸۵ق)، *الشیعه و الرجعه*، ج ۱، نجف: مطبعه الاداب.
- فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول، (۱۳۷۵)، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی و نصرالله صالحی، تهران: انتشارات اسناد وزارت امور خارجه.
- فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی، (۱۳۷۸)، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: نگاه معاصر.
- فهدفیسی، عبدالله، (۱۳۶۴)، *نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق*، ترجمه کاظم چایچیان، تهران: امیرکبیر.

۱۰۶ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۴

- کیانوری، نورالدین، (۱۳۷۱)، *خاطرات نورالدین کیانوری*، تهران: اطلاعات.
- محمدحسین منظورالاجداد (به کوشش)، (۱۳۷۹)، *مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست*، تهران: شیرازه.
- مدرس تبریزی، محمدعلی، (۱۳۶۹)، *ریحانه الادب*، تهران: خیام، ص ۶۸-۶۶.
- مقصدلو، حسینقلی، (۱۳۵۲)، *مخابرات استرآباد*، ج ۲، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: نشر تاریخ ایران.
- مکی، حسین، (۱۳۶۳)، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۲، تهران: نشر ناشر.
- ملک الشعراى بهار، محمدتقی، (۱۳۷۱)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- منزوی، علینقی، (۱۳۶۵)، «ابوالحسن اصفهانی»، *دانشنامه ایران و اسلام*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واعظ خیابانی، میرزاعلی، (۱۳۸۲)، *علمای معاصر*، قم: دفتر نشر نوید اسلام.

روزنامه‌ها:

- آسیا، (۱۳۰۱).
- آذر، (۱۳۰۱).
- اتحاد، (۱۳۰۲).
- اطلاعات، (۱۳۷۰).
- اقدام، (۱۳۰۱).
- ایران، (۱۳۰۲).
- بهلول، (۱۳۰۲).
- پیکان، (۱۳۰۲).
- توفیق، (۱۳۴۲.ق).
- جنت، (۱۳۰۲).
- راه نجات، (۱۳۰۲).
- زاینده‌رود، (۱۳۰۲).
- شفق سرخ، (۱۳۰۲).
- عمل، (۱۳۰۱).
- کار، (۱۳۰۲).
- گلشن، (۱۳۰۱).
- مرد آزاد، (۱۳۰۲).
- نهضت اسلام، (۱۳۰۲).